



دکتر مهرداد تهری

کار آفرینی، قربانی اقتصاد نفتی



صورت گیرد! در جایی می‌خواندم که جامعه ایران جزء یکی از ضدخلاق‌ترین جوامع دنیاست. در واقع ما اصلاً به خلاقیت و تحول عقیده‌ای نداریم. اما نباید از یاد ببریم اگر در جامعه‌ای خلاقیت رشد نماید، مردم می‌توانند تجربه‌های نو داشته و مفهوم واقعی لذت از زندگی را درک نمایند. صحبت خلاقیت شد، وقتی از این واژه یاد می‌شود بلافاصله بحث کارآفرینی پیش می‌آید. هم اکنون جهان غرب به این نتیجه رسیده است که اگر کارآفرینی در جامعه‌ای رشد نماید، نمی‌توان به توسعه پایدار رسید. کار آفرین یعنی کسی که ایجاد فرصت‌هایی برای خود و دیگران می‌کند و از طریق آن هم به خود و هم به کشور سود می‌رساند. کارآفرینی یعنی اینکه به بچه‌هایمان یاد بدهیم که چگونه از زمان خود به بهترین شکل استفاده نمایند و توانایی ریسک‌پذیری و رفتن در مسیرها و راه‌های نرفته را تجربه نمایند. متأسفانه در ایران ساختار مدیریت کشور چه در حوزه دانشگاه و چه در میان عموم مردم به یک قالب مشخص و از پیش تعیین شده رسیده است و آن مدیریت دولتی است. اما امروزه گفته می‌شود که ما باید در خانه و مدرسه به بچه‌ها یاد بدهیم که آنها موجودات توانمندی هستند و فقط خودشان می‌توانند برای خود درآمدزایی کنند. در واقع اگر نگاهی گذرا به وضعیت دانشگاه‌ها بیندازیم می‌بینیم که هر سال عده زیادی وارد دانشگاه‌ها می‌شوند و درس می‌خوانند و بعد از مدتی فارغ التحصیل می‌شوند، اما نمی‌دانند که چگونه می‌توانند از درسی که خوانده‌اند، پول و درآمد ایجاد نمایند.

حالا هر روز بر تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی

افسردگی و رخوت برتن و روح همه مردم نشسته است. هر روز صبح با زنگ ساعت موبایل‌ها از خواب بیدار می‌شویم، صبحانه‌ای که به صبحانه شبیه نیست می‌خوریم و به دنبال یک لقمه نان می‌رویم و لذت و شغف زندگی را قربانی آن می‌کنیم. شب وقتی به خانه برمی‌گردیم به دنبال این هستیم که بدانیم، وضعیت یارانه‌ها به کجا خواهد رسید؟ آیا حقوق‌ها افزایش پیدا خواهد کرد یا خیر؟! متأسفانه در کشورهایی که اقتصاد وابسته به نفت است ما شاهد چنین سرنوشتی هستیم. نفت زندگی ما را می‌سازد و خوشبختی همه ما اعم از دولت و مردم بستگی به قیمت این ماده سیاه دارد. اما سوال این است که تا کی قرار است وضع به همین منوال باشد و ما خوشحال باشیم که تمام دخل و خرج هزینه‌هایمان را از طریق فروش مواد نفتی تامین می‌کنیم. همین الان گفته می‌شود که برداشت نفت از بعضی چاه‌هایی که بیش از ۳۰ سال است که در حال برداشت از آن هستیم به دلیل عدم رسیدگی و تعمیرات و کمبود سرمایه‌گذاری برای بازسازی آنها تا چند سال دیگر بیشتر قابل برداشت و استفاده نیست. پس به واقع چه باید کرد؟ آیا بعد از پایان نفت باید بنشینیم و فکر کنیم که چه باید کرد؟ یا اینکه همین امروز هم اگر اندیشه‌ای نماییم، تازه نسبت به زمان عقب هستیم. به نظر می‌رسد در جامعه ایران هیچ زمانی قرار نیست که این دگردیسی

به هر طرف که نگاه می‌کنی، همه چیز را تکراری و ملال‌آور می‌بینی. گویا دوران بزرگ شدن‌ها گذشته و شاید هم دیگر کسی حوصله انجام کارهای بزرگ و جاودانه را ندارد. کلیشه و کلیشه‌ای دیدن، شنیدن و گفتن به جزیی از زندگی ما ایرانی‌ها مبدل شده است. به خیابان که می‌روی، می‌بینی مردم زیادی از صبح تا شب در کنار هم پرسه می‌زنند، بی‌آنکه صدایشان به گوش یکدیگر برسد. تعداد دعوای خیابانی، بوق زدن‌های ممتد و تصادفات هم بیشتر از قبل شده است. روزنامه‌ها هم از اینترنت و هم از روی دست یکدیگر، چند تا خبر و گزارش تهیه می‌کنند و مرتباً هم می‌نالند که مردم دیگر روزنامه نمی‌خوانند و آنها دخل و خرج نمی‌کنند. پیچ تلویزیون و رادیو را هم که باز می‌کنی، قدری حکایت فرق دارد مجریان لبخند می‌زنند، مردم را دعوت می‌کنند که کمتر قند و چربی مصرف کنند و وقتی از خانه بیرون می‌آیند خودشان را خوب بپوشانند تا سرما نخورند. گویا آنها در یک مدینه فاضله زندگی می‌کنند و ما در یک مدینه جاهله که باید حرف‌های آنها را گوش کنیم. اما چرا این قدر همه چیز تکرار می‌شود؟ گویا بوی

**هر روز بر تعداد
فارغ التحصیلان دانشگاهی
افزوده می‌شود. بچه‌هایی که
بسیار باهوشند و اما کمتر
خلاق. آن هم به این دلیل که
هیچ وقت به آنها یاد
نداده‌اند که می‌توانند با عبور
از موانع و استفاده از قوه
تفکر واگرا همه چیز را به شهید
و شیرینی و سود برای خود
مبدل سازند**



از یاد ببریم که دانشگاه به تنهایی و بدون توجه به جامعه و تغییرات جهانی نمی‌تواند نیروی متخصص تربیت نماید. اینکه برخی از مدیران معتقدند دانشگاه باید برای خود کار کند و صنعت و تجارت برای خود، اصلی است که شاید دیگر نتوان چندان به آن ایمان داشت. زمان آن رسیده

است که خانواده‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها نگاهشان را نسبت به جهان اطراف تغییر دهند. ما هنوز فکر می‌کنیم مهم‌ترین نخبگان ما شاگردهای اول کنکورها هستند. در حالی که نخبگان نوآور ممکن است در ردیف‌های آخر کلاس‌ها بنشینند و در درسها و کلاسها هم چندان فعال و کارآمد نباشند. اما کارایی امروز مفهومی تغییر یافته است و ما باید بیشتر به سمت تربیت افراد خلاق و نوآور برویم. اگر نتوانیم با تغییرات بوجود آمده همگام شویم می‌توان پیش بینی نمود که در کمتر از یک دهه دیگر بسیاری از شرکت‌های دولتی و خصوصی اعلام ورشکستگی نمایند. قرن ۲۱ قرن کار آفرینان خلاق است کسانی که دارای چشم‌اندازهای مطلوب، پشتکار، دارای اعتماد به نفس، انگیزش بالا، روحیه استقلال طلبی، خود شکوفا، ریسک‌پذیر و فرصت‌شناس هستند. اگر بتوانیم برای کار آفرینی فضا ایجاد کنیم و نگاهمان را نسبت به دنیای اطراف تغییر دهیم (یعنی خلاقانه و متفاوت دیدن) می‌توانیم فرصت‌های فراوانی برای خود و کشور ایجاد نماییم. برای مثال زنبور عسل علاوه بر تولید عسل که (کیلویی ۷ هزار تومان ارزش دارد) ماده‌ی معجزه‌آسایی بنام پولن (polan) تولید می‌کند که هم سرشار از مواد مغذی و ویتامین‌های متنوعی است که برای همگان مفید و سودمند است و هم در درمان بیماری‌هایی مثل پارکینسون، ام اس و پوکی استخوان کاربرد دارد و قیمت آن کیلویی ۱۰۰ هزار تومان در بازار است، اما زنبورداران ما چون آن را نمی‌شناسند این ماده را دور می‌ریزند و فقط دلخوش فروش عسل هستند. لذا اگر بخواهیم بیکاری را در اقتصاد ریشه کن نماییم و فقر را از چهره‌ی جامعه ایران بزدایم باید به کارآفرینی و تقویت فرهنگ خلاقیت در جامعه بها دهیم و بجای چشم امید داشتن به چاه‌های نفت، به تفکر و بازوی خودمان اتکا داشته باشیم.

سازمان ملل به همه کشورهای که این امکان را دارند توصیه می‌کند این جلبک را تولید نمایند چون از آن قرصی تولید می‌شود که به گرسنگان جهان داده می‌شود و از سوتغذیه آنها جلوگیری می‌کند. امروز دیگر کشورهای پیشرفته جهان فهمیده‌اند که اگر بخواهند در جهان گلوبال (Global) سر بلند نمایند باید نوآوری و کارآفرینی را توسعه دهند. فریدمن در این خصوص اشاره جالبی دارد. او می‌گوید: مسوولیت اجتماعی یک سازمان امروز در سودش نهفته است و این در حالی است که ما در ایران صدها موسسه و شرکت دولتی داریم که بدون آنکه سودآور باشند فقط با تزریق پول آنها را سرپا نگه داشته‌ایم و اگر روزی این پمپاژ پول قطع شود، یقیناً آن موسسات دیگر وجود نخواهند داشت. یکی از موضوعات جالب که در سیستم استخدامی کشورهای پیشرفته در سال‌های اخیر اتفاق افتاده است، این است که موسسات حقوق بسیار پایینی پرداخت می‌کنند و در مقابل اگر شما بتوانید سود یا منافع بالایی برای آن سازمان ایجاد نمایید پاداش‌های کلان دریافت خواهید کرد. مثلاً گوگل می‌گوید: من یک دلار حقوق می‌دهم و ۴۵۶ هزار دلار پاداش، به کسی که بتواند برای من ارزش افزوده ایجاد نماید. به همین دلیل است وقتی که جف بیزاس در شرکت Bankers trest استخدام می‌شود؛ می‌تواند میلیون‌ها دلار برای شرکت سودآوری نماید و این طبیعی است که مدیران شرکت تلاش کنند او را به هر صورت ممکن حفظ نمایند. اما او می‌رود و اولین موسسه اینترنتی فروش کتاب را تاسیس می‌نماید و به نوعی انقلابی در تجارت کتاب ایجاد می‌نماید. حال باز این سوال در ذهن من مرور می‌شود که آیا جامعه ایران با این همه نیروی جوان و تحصیل کرده نمی‌تواند یکی چون او را داشته باشد؟ آیا دیگر نمی‌توان به کلاس‌های درس خوشبین بود؟! یا اینکه نیاز است انقلابی در آموزش ایجاد نمود؟! ما نباید

افزوده می‌شود. بچه‌هایی که بسیار باهوشند و اما کمتر خلاق. آن هم به این دلیل که هیچ وقت به آنها یاد نداده‌اند که می‌توانند با عبور از موانع و استفاده از قوه تفکر واگرا همه چیز را به شهید و شیرینی و سود برای خود مبدل سازند. دکتر و مهندس در جامعه ایران فوران می‌کند، اما همه آنها به دنبال استخدام شدن در یک موسسه دولتی هستند و یا می‌خواهند به خارج از کشور بروند و ادامه تحصیل بدهند. اگر امروز ما روح ابوعلی سینا را احضار کنیم، یقیناً با دیدن این همه دانشجو و دانشگاه و استاد و مهندس لیسانس و شوکه می‌شود. اما چند درصد از این نیروی انسانی متخصص توانسته به وقوع یک تحول اقتصادی در کشور یاری رساند و یا اینکه نویسندگانی شوند که همه جهانیان دوست داشته باشند آثارشان را بخوانند و در جستجویشان باشند. آیا ما نمی‌توانیم بیل گیتس‌ها، جک بیزاس‌ها (پایه‌گذار کمپانی غول پیکر آمازون)، مایکل دل‌ها (پایه‌گذار کمپانی دل) را داشته باشیم؟ آیا ما نمی‌توانیم نویسنده‌ای مثل کتلین رولینگ را داشته باشیم که با نوشتن رمان هری پاتر برای خود و کشورش شهرت و ثروت بیابد؟ آیا ما نباید با توجه به اینکه ادبیاتی غنی داریم حداقل برای یک بار هم که شده جایزه نوبل ادبی را به خود اختصاص دهیم، اما این داستان فقط به اینجا ختم نمی‌شود. گفته می‌شود ایران جزو معدود کشورهایی در جهان است که از ۱۱ اقلیم موجود در جهان ۹ اقلیم را داراست و وقتی ما دارای چنین تنوعی از لحاظ اقلیمی هستیم، می‌توانیم همه نوع محصولات را در کشورمان داشته باشیم. اما امروز بازارهای ما پر از میوه‌ها و کالاهای چینی، کره‌ای، اسپانیایی و است. یک متخصص کشاورزی می‌گوید: ما در کشاورزی ۷۰ هزار سوژه ناب و بکر داریم که هیچ‌کدام آنها را نمی‌شناسیم. مثلاً اسپرو لیناس spru linas جلبکی است که در ایران هم می‌توان آن را تهیه نمود و